

سندیکالیسم و جنبش اتحادیه گرای در بن بست: یک بررسی موردی

جمشید کارگر

برخی از بی حقوقی‌های بردگی مزدی را دنبال نکرده‌اند.

یکی از عمل‌کردهای جنبش اتحادیه‌ای، چند تکه کردن کلیت جنبش طبقه کارگر به صنوف و رسته‌های مختلف و ایجاد مانع بر سر راه گسترده‌ترین اتحاد طبقاتی کارگران علیه سرمایه داری بوده است. جنبش اتحادیه‌ای، که آلترناتیو متضاد جنبش سوسیالیستی کارگران است، حتا در نوع «مستقل» خود نیز ماهیتا قادر به سازمان دهی مبارزه‌ی طبقاتی کارگران به عنوان یک جنبش اجتماعی ضد سرمایه داری در جهت لغو کار مزدوری نبوده و نیست. از همین رو و تنها به عنوان یک نمونه، خصلت نمای اتحادیه‌های موجود، مشخصا در اروپا و آمریکا، ضد کمونیست بودن ساختاری و برنامه‌ای آنها هست، که فضای این جنبش را بر فعالیت کارگران کمونیست _ آن جا که خواسته‌اند از این طریق کارگران را به مبارزه‌ی ضد سرمایه داری جلب کنند _ بشدت تنگ کرده است.

جنبش اتحادیه‌ای و تشکیلات سندیکایی، بنا بر ماهیت سیاسی و طبقاتی خود، به مثابه ابزار بقای سلطه‌ی سرمایه داری بر کارگران عمل می‌کند. و در جوامع دموکراسی سرمایه داری، پایه‌ی ثابت تسلط احزاب سوسیال دمکرات و لیبرال چپ می‌باشد. جنبش اتحادیه‌ای و تشکیلات سندیکایی بر همین اساس، بخشی از ساختار مدنی جامعه‌ی سرمایه داری را تشکیل می‌دهد، که کارکرد اصلی آن صرفا متقاعد کردن کارگران به قبول شرایط کار و زیست و موازین حقوقی نظام سرمایه داری و فعالیت در چهارچوب این نظام با رعایت سقف سوددهی و ملزومات بازتولید سرمایه داری است.

در بررسی‌های کشورهایی که جنبش کارگری در آنها در تشکلات سندیکایی و اتحادیه‌های محدود و محصور می‌باشد، می‌بینیم که در چند دهه‌ی اخیر، جنبش اتحادیه‌ای آن کاربرد اولیه در افزایش حقوق و سایر مطالبات اقتصادی و رفاهی کارگران را از دست داده است و بیش از پیش به فعالیت در جهت جلوگیری از حرکات

استثمار سرمایه از جانب کارگر قرار گرفت. تاریخ جنبش اتحادیه‌ای، به طور عینی و واقعی، روند ستیز و توافق کارگران با کارفرمایان بر سر سطح زندگی و معیشت کارگر در چهارچوب مناسبات کار مزدی بوده است. بر این بنیان است، که اتحادیه به ظرف و شکل سازمان دهی توده‌ای مناسب طبقه کارگر توسط گرایش رفرمیستی جنبش کارگری در تمام کشورهای سرمایه داری بدل شد.

در نقد اتحادیه و اتحادیه گرای، گاه به طرزی برجسته بر تمکین و التزام آن به قانونیت و اقدامات مسالمت آمیز تکیه می‌شود. اما تداعی جنبش اتحادیه‌ای به صرف تمکین و التزام به قانونیت و اقدامات مسالمت آمیز نادرست است؛ زیرا این جنبش در شرایط خاصی ممکن است خارج از چهارچوب قانونیت _ و حتا به شیوه‌ای ملیتانت _ نیز عمل کند. مشخصه‌ی اساسی و محوری سندیکالیسم و اتحادیه گرای، نه تمکین و التزام به قانونیت و اقدامات مسالمت آمیز، که ماهیت و مضمون و اهداف رفرمیستی آن است. اشغال کارخانه‌ها توسط اتحادیه‌ی پرونیستی آرژانتین برای تحمیل برخی مطالبات اقتصادی بر کارفرمایان در تابستان ۱۹۶۴، اشغال کارخانه‌ها توسط کارگران در ایتالیا بعد از جنگ جهانی اول، و موارد مشابه دیگری از این جنس، همگی مثال‌هایی برای اقدامات ملیتانت و خارج از قانونیت و اقدامات مسالمت آمیز جنبش اتحادیه‌ای هستند. حتا در دوره و شرایطی خاص، در جغرافیای سیاسی کشوری مانند لهستان نیز اتحادیه‌ی سراسری کارگران ((اتحادیه‌ی هم بستگی))، تا کسب قدرت سیاسی پیش رفت. در برزیل دوره‌ی اخیر هم، در مجموع، شاهد وضعیت مشابهی هستیم.

جنبش اتحادیه‌ای ممکن است حتا شعار سوسیالیستی سر داده و مدعی ایجاد نظم شورایی و حاکمیت کارگری هم بشود، اما همان گونه که در سیر تکوین تاریخی این جنبش دیده‌ایم، هیچ یک از نمونه‌های آن در هیچ زمانی در عمل واقعی خود افقی فراتر از رفرمیسم و تعدیل

جنبش سندیکایی و اتحادیه‌ای به مفهوم امروزی و به عنوان ظرف گرایش رفرمیستی درون جنبش طبقه کارگر، تاریخا در کشورهای اروپای غربی و شمالی، به دنبال و بعد از شکل گیری و عمل کرد اجتماعات اولیه کارگری به وجود آمد و بسته به شرایط اقتصادی و اجتماعی جوامع دیگر و سطح رشد جنبش کارگری شان، با فاصله‌های زمانی متفاوت به آن کشورها نیز گسترش یافت.

ایده‌ی ایجاد اجتماعات اولیه کارگری در کشورهای اروپا، به عنوان پیش رفته‌ترین جوامع سرمایه داری صنعتی جهان، بر اساس درک ضرورت اتحاد و تشکل از جانب کارگران برای کسب حقوق اقتصادی و رفاهی خود بنا شده بود.

در قرن هجدهم در انگلستان، اولین جمعیت‌های کارگری حول صندوق‌های کمک مالی و کمیته‌های اعتصاب و انجمن‌ها و باشگاه‌های غیر قانونی؛ در آغاز قرن نوزدهم، مجامع کارگری فرانسه در اشکال گروه‌های مقاومت و تعاونی‌ها؛ و هم چنین در پایان نیمه‌ی اول قرن بیستم، انجمن‌های فرهنگی کارگری در آلمان و تشکیل مجامع اولیه کارگری در سوئد و کشورهای دیگر؛ همگی اقدامات عملی معینی توسط کارگران بودند، که به منظور تامین اتحاد طبقاتی و تدارک مبارزه‌ای متشکل علیه کارفرمایان و سرمایه داران در جهت احقاق مطالبات برحق اقتصادی و رفاهی شان شکل گرفتند. علی‌رغم سرکوب این اجتماعات و مجامع توسط کارفرمایان و عوامل آنان، به طور عموم و در اکثر کشورها، اما کارگران برای بهبود شرایط کار و زندگی و لزوم حق تشکل به مبارزه‌ی خویش ادامه دادند. تا آن زمان، هنوز خبری از اتحادیه یا جنبش اتحادیه‌ای به مفهوم کنونی آن نبود. اتحادیه در سیر اشکال فوق‌الذکر مبارزات کارگری، به مثابه نوعی توافق میان کارگران و سرمایه داران، برای حل و فصل مبارزات اجتناب ناپذیر طبقاتی به وجود آمد. به این ترتیب، اساس جنبش اتحادیه‌ای از همان آغاز شکل گیری آن، بر پذیرش مناسبات کار مزدی و تمکین به رابطه‌ی

حاد اعتراضی طبقه‌ی کارگر (با طرح بهانه‌هایی چون غیر قانونی و قابل تعقیب بودن فعالیت و اعتصاب خارج از چهارچوب اتحادیه‌ای)، سوق یافته است. این امر صرف نظر از تبدیل شدن ساختاری جنبش اتحادیه‌ای به رکنی از ارکان نظام سرمایه داری، اساساً مربوط به شرایط بحران اقتصاد سرمایه داری می‌باشد، که جهان سرمایه داری را در گرداب خود فرو برده است. بررسی این وضعیت بحرانی، که ویژگی آن نسبت به بحران‌های پیشین، مزمّن و یا ساختاری بودن آن است و هم چنین علل مادی بروز آن بحثی مستقل و جداگانه را می‌طلبد. در این جا فقط به این توضیح کوتاه و فشرده اکتفا می‌کنیم، که پروسه‌ی انباشت و خودگستری سرمایه، روندی ذاتاً بحران‌زاست که بارها تجربه شده است. این شیوه‌ی تولید، با این خصلت بحران‌آفرین، وارد مرحله‌ای شده است که عامل اصلی ایجاد بحران، یعنی گرایش نزولی نرخ سود که به نوبه‌ی خود نتیجه‌ی افزایش بسیار زیاد ترکیب ارگانیک سرمایه در طول این چند دهه می‌باشد، هر چه بیشتر در پروسه‌ی بازتولید سرمایه‌ی جهانی عمل می‌کند؛ در حالی که مکانیسم‌ها و اهرم‌های درونی خنثی‌سازی فرآیند بروز بحران، بر خلاف گذشته که به وسیله‌ی آن‌ها سرمایه خود را جهت آغاز یک دوره‌ی رونق جدید پالایش می‌داد، در حال حاضر کارایی و ظرفیت عمل کرد خود را هر چه بیشتر از دست داده‌اند.

سیر تمرکز سرمایه و ادغام بزرگ‌ترین انحصارات صنعتی و مالی جهان در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ قرن بیستم، شتاب زیادی داشته و این امر روند افزایش متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه‌ی اجتماعی بسیاری از کشورها و در نتیجه سرمایه‌ی جهانی را شتابناک‌تر ساخته است. عدم توانایی نرخ سود در چنین شرایطی در انباشت و بازتولید سرمایه، با چنین نرخ بالایی از ترکیب ارگانیک، خود را در شکل بحران شیوه‌ی تولید سرمایه داری بروز می‌دهد.

در هر حال، تاکید نوشته‌ی حاضر بر این است که نظام سرمایه داری مدت‌هاست دچار بحران مزمّن و ساختاری است. بحرانی که در شرایط ضعف و فروماندگی جنبش ضد کار مزدی طبقه‌ی کارگر، به طور مستمر توسط طبقه‌ی بورژوازی و دولت‌های سرمایه داری بر شرایط کار و زندگی روزمره‌ی مردم کارگر سراسر جهان سرشکن می‌گردد و اتحادیه‌های کارگری نیز همه جا به مثابه بخشی از نهادهای مدنی اعمال نظم تولیدی و اجتماعی سرمایه داری بر کارگران، در تحمیل نمودن بار این بحران بر کارگران، نقشی فعال ایفا می‌کنند.

اگر به روند پس گرفتن دستاوردهای مبارزات رفاهی کارگران در کشورهای موسوم به جامعه‌ی رفاه – مانند کشورهای اسکاندیناوی – طی چند سال اخیر توجه کنیم، بی‌تفاوتی اتحادیه‌های کارگری به وضعیت کار و معیشت کارگران و هم‌کاری آن‌ها با نظام حاکم در مانع شدن از حرکات اعتراضی کارگران و تلاش آنان برای بهبود وضعیت خود و یا جلوگیری از کاهش امکانات رفاهی و بدتر شدن شرایط زندگی خود را به روشنی متوجه می‌شویم.

این موقعیت فعلی جنبش اتحادیه‌ای در کشورهای پیش‌رفته‌ی سرمایه داری، که در واقعیت امر تفاوتی ماهوی با بنیان‌های کارکرد آن در گذشته‌ی خود ندارد، بر متن بحران ساختاری سرمایه داری قابل توضیح است. بنیان جنبش اتحادیه‌ای، همان‌طور که پیش‌تر هم توضیح داده شد، بر پذیرش مناسبات کار مزدی و تمکین به رابطه‌ی استثمار سرمایه و تلاش برای تنظیم قراردادهای کار بین کارفرمایان و کارگران در این چهارچوب معین استوار است. در این معنا، روشن است که به هنگام شرایط رونق سرمایه داری، جنبش اتحادیه‌ای، تا آن جا که منافع سرمایه داری و ملزومات سودآوری بیشتر آن ایجاب می‌کند، مدافع قدری بهبود شرایط کار، قدری افزایش دست‌مزد، قدری برخورداری بیشتر از امکانات رفاهی و... می‌شود. اما در شرایط بحران اقتصادی سرمایه داری جهانی، که منافع سرمایه داری بر پایه‌ی استثمار بیشتر کارگران و تحمیل بار بحران بر گرده‌ی آنان می‌چرخد، تلاش در جهت متقاعد کردن کارگران برای تحمل این وضعیت و جلوگیری از مبارزه‌ی حاد آنان علیه سرمایه داری به وظیفه و تکلیف جنبش اتحادیه‌ای بدل می‌شود. این هر دو، پشت و روی یک سکه‌اند.

جنبش اتحادیه‌ای در سوئد

بحث بالا را با بررسی موردی جنبش اتحادیه‌ای

در سوئد، اتحادیه‌ی سراسری کارگران و مزدبگیران سوئد (LO)، چگونگی شکل‌گیری و تبدیل آن به جزیی از ساختار سوسیال دموکراسی، و تقابل مستمر با منافع و امیال طبقاتی کارگران، دنبال می‌کنیم.

در تاریخ پنجم اوت سال ۱۸۹۸، ۲۶۸ نماینده از جانب ۲۴ اتحادیه‌ی صنفی یا سندیکا، ۱۳ سندیکای مستقل، و ۱۹ سازمان محلی، در تئاتر ویکتوریا در شهر استکهلم در نشست سه روزه، در مورد ایجاد سازمان سراسری کارگران سوئد به توافق رسیدند. در زمان تشکیل این اتحادیه‌ی سراسری، شرایط کار کارگران در سوئد سخت، دست‌مزدها پایین، و زمان کار طولانی و بین ۱۴ تا ۱۶ ساعت بود؛ از بیمه‌ی بیکاری و بیمه‌ی خیری نبود؛ کارگران فقط یک روز در هفته، یک شبانه‌ها، تعطیلی داشتند؛ فاقد حق رای بودند؛ و حتا قانوناً از حق ایجاد تشکل و جلسات سیاسی یا مطالباتی برخوردار نبودند. بنا به این شرایط، هشت سال طول کشید تا ایجاد اتحادیه، در سال ۱۹۰۶، از جانب دولت سرمایه داران پذیرفته شد.

راه حل متشکل شدن اتحادیه‌ای کارگران، در واقع راه حلی در تقابل با متشکل شدن جنبش کمونیستی و ضد کار مزدی کارگران بود؛ هر چند که در ظاهر به صورت آلت‌رناتیو سوسیالیسم دموکراتیک در برابر سوسیالیسم توتالیتر بلوک شرق، در دوران جنگ سرد خود را به نمایش می‌گذاشت.

جنبش اتحادیه‌گرای در سوئد، با استراتژی‌ی سازش طبقاتی، با سازمان دهی رفرمیستی طبقه‌ی کارگر در یک ساختار صنفی – بوروکراتیک و از لحاظ ایدئولوژیک و سازمانی وابسته به جریان سوسیال دموکراسی، تا سال ۱۹۰۰ توانست بیش از ۴۵ هزار، تا سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ بیش از ۱/۳ میلیون، و در حال حاضر در حدود ۲ میلیون نفر را عضوگیری کند. به گفته‌ی منابع



رسمی خود این اتحادیه، ۸۵ درصد کارگران سوئد عضو آن هستند و تقریباً در تمامی واحدهای کاری و تولیدی حضور دارند.

اساس استراتژی اقتصادی گرایش سوسیال دموکراسی با بهره‌گیری از تئوری اقتصادی کنیزی، در طی بیش از نیم قرن حاکمیت در دولت بورژوازی سوئد، سیاست دخالت فعال دولت در اقتصاد و گسترش بخش دولتی سرمایه، جهت اجرای یک سری رفرم و تامین اشتغال کامل بوده است. این استراتژی بر اساس سیستم کورپوراتیستی - هم کاری سه جانبه کارفرما و دولت و اتحادیه - و در تقابل با فراتر رفتن مبارزه‌ی اجتناب ناپذیر طبقاتی از چهارچوب نظام کار مزدی پراتیک می‌شد. سوسیال دموکراسی سوئد به اعتبار ایجاد یک شبکه‌ی تامین اجتماعی، بر بستر مساعد دوره‌ی بعد از جنگ جهانی دوم، قادر به ایجاد جامعه‌ی گشت که به جامعه‌ی رفاه موسوم شد؛ جامعه‌ی که با حفظ مناسبات استثماری، و نتیجتاً سقف سودآوری سرمایه‌ی اجتماعی، از بالاترین سطح رفاه اجتماعی نسبت به دیگر جوامع رفاهی برخوردار گشت.

اتحادیه‌ی سراسری سوئد LO، در تمام این سال‌های طولانی، رکنی از ارکان نظام و دولت سرمایه داری در سوئد بوده و پیوسته نقش مجری سیاست‌های دولت بورژوازی - حتی آن جا که سوسیال دموکراسی در قدرت نبوده - را در بازار کار ایفا کرده است. سوسیال دموکراسی، در واقع با در دست داشتن رهبری این اتحادیه، کنترل بورژوازی را بر جنبش کارگری اعمال می‌کند؛ کنترلی که گرایش رفرمیستی درون جنبش طبقه‌ی کارگر، بنیان مادی آن را می‌سازد. این گرایش در جنبش کارگری سوئد، گرایش مسلط است و تاریخا پایه و اساس مادی سوسیال دموکراسی در جنبش طبقه‌ی کارگر این کشور می‌باشد.

سنت‌های قوی رفرمیستی، که در نظر و عمل بسیاری از رهبران و فعالین این اتحادیه دیده می‌شود و محدود و محصور ماندن آنان در چهارچوب افق سوسیال دموکراسی - حتی آن جا که عضو رسمی حزب آن نباشند - از همین وضعیت ناشی می‌شود. در گذشته، هر عضو این اتحادیه به طور اتوماتیک به عضویت رسمی حزب سوسیال دموکرات نیز در می‌آمد. اما در فاصله‌ی سال‌های ۹۱-۱۹۸۷، که مواضع و عمل کرد سوسیال دموکراسی در شرایط بحران اقتصادی باعث مشخص تر شدن ماهیت طبقاتی بورژوازی آن برای آحاد بیش‌تری از کارگران عضو اتحادیه‌ی سراسری LO گردید، تحت فشار از پایین کارگران، اصل عضویت

اتوماتیک اعضای اتحادیه در حزب سوسیال دموکرات ملغی شد.

در این دوره، وضعیت اقتصادی سوئد پس از یک دوره‌ی رونق طولانی مدت، که مشخصه‌ی اقتصادی این کشور پس از جنگ دوم جهانی بود، رو به وخامت گذاشت. با بروز بحران اقتصادی در دهه‌ی ۷۰ و گرایش جناح راست بورژوازی به مکانیسم بازار در راهبرد اقتصاد، دخالت گری دولت در اقتصاد کاملاً زیر سؤال رفت.

متعاقب افزایش قیمت نفت و بروز بحران جهانی سرمایه داری در نیمه‌ی دهه‌ی ۷۰، بورژوازی سوئد نیز مانند بورژوازی کشورهای دیگر غربی به تکاپو جهت مقابله با وضعیت بحرانی اقتصاد سرمایه داری افتاد. افزایش قیمت نفت البته فقط به عنوان یک عامل تشدید بحران عمل می‌کرد، و دلایل اصلی دیگری در مورد چرایی شکل گیری این بحران وجود داشت؛ با این همه، عامل افزایش قیمت نفت بهانه‌ی خوبی برای سرمایه داری غرب بود تا با عمده کردن آن، یورش به دستاوردهای رفاهی و اجتماعی کارگران را با هم کاری اتحادیه‌ها - در متن تنش‌ها و اعتراضات کمتر کارگران - آغاز کند.

در دوره‌ی دوم حکومت ائتلاف احزاب راست بورژوازی سوئد (۱۹۸۲-۱۹۷۲)، دولت این کشور در راستای برنامه‌ی جناح راست بورژوازی بین المللی - مشخصاً تاجریسم - دست به حملاتی علیه سیاست‌های رفاهی و دستاوردهای کارگران زد؛ حملاتی که قطع کامل بیمه برای روز اول بیماری، تغییر مقررات بیمه‌ی بیکاری و بازنشستگی به زیان کارگران، و کاهش بودجه‌ی کمون‌ها برای مراقبت از اطفال را شامل می‌شد. اتحادیه‌ی سراسری LO، با داشتن موضعی پاسیو و با عدم هم راهی تشکیلاتی با اعتراضات کارگری در این دوران، در واقع موافق این سیاست‌های ضد کارگری عمل می‌کرد.

مبارزات مستقل کارگران سوئد در این دوران، که علاوه بر بورژوازی و دولت آنان، اتحادیه‌ی سراسری LO و سیاست‌های رفرمیستی پاسیفیستی‌اش را نیز تحت فشار قرار داد، را می‌توان از نظر زمانی به دو بخش تفکیک کرد.

دوره‌ی نخست: طی سال ۱۹۷۰ و در ادامه‌ی اعتصاب کارگران معادن شمال بود، که بیش از ۲۵۰ مورد اعتصاب غیر قانونی خارج از چهارچوب اتحادیه، ۲۵ هزار کارگر، و مجموعاً ۱۵۵ هزار روز کار اعتصابی را در برمی‌گرفت.

دوره‌ی دوم: سال‌های ۷۵-۱۹۷۴ را شامل می‌شد، که تقریباً همین تعداد اعتصاب باز هم وحشی با ۲۱ هزار کارگر و ۲۲ هزار روز کار را در

پرونده‌ی خود ثبت کرد. همان گونه که گفته شد، تمامی این اعتصابات تحت رهبری مستقل کارگری و علی‌رغم سیاست‌های راست اتحادیه‌ی سراسری LO بودند.

در سال ۱۹۸۲، سوسیال دموکرات‌ها با وعده‌ی لغو اقدامات ضد کارگری گذشته‌ی ائتلاف احزاب راست (دولت دست راستی)، در انتخابات برنده شدند. اما آن‌ها عملاً تصمیم به ادامه‌ی استراتژی اقتصادی سنتی خویش را نداشتند. جهان سرمایه داری تغییر کرده بود. در بر پاشنه‌ی دیگری می‌چرخید و «دولت رفاه»، خاطره‌ی بود که می‌بایست به فراموشی سپرده می‌شد.

در واقع از همان آغاز دهه‌ی ۸۰، بر خلاف آن چه که ظاهراً گفته می‌شد، محتوای پلاتفرم راست بورژوازی مبنی بر جایگزینی مکانیسم بازار به جای دخالت فعال دولتی در هدایت اقتصاد، به عنوان استراتژی جدید سوسیال دموکراسی پذیرفته شده بود. اختلاف سوسیال دموکراسی با ائتلاف احزاب راست در سوئد، فقط در شیوه‌ی عملی کردن سیاست جدید و سرعت برچیدن دولت رفاه و... بود. بدین ترتیب، سیاست اقتصادی سوسیال دموکراسی سوئد در دهه‌ی ۸۰، عملی کردن همان سیاست‌های ائتلاف احزاب راست، اما با شیوه‌ی ریاکارانه و با بهره گرفتن از اتحادیه‌ی سراسری LO در کنترل اعتراضات کارگران در مقابل سیاستی بود، که هدف اصلی آن بر پایه‌ی تامین حداکثر سود سرمایه‌ی سوئد در عرصه‌ی رقابت جهانی قرار داشت.

کاهش ارزش کرون و هم زمان انجماد دست‌مزدها به کمک اتحادیه‌ی سراسری LO در طی سال‌های دهه‌ی ۸۰، منجر به رونق اقتصادی‌ی گردید که به دوران طلایی هشتاد یا «رونق طلایی سرمایه» موسوم شد؛ دورانی که به علت کاهش مکرر کرون، با پایین آمدن قدرت خرید و سطح زندگی کارگران مشخص می‌شود. نارضایتی وسیع کارگران بر اثر اجرای این سیاست‌ها، باعث شکاف بین حزب سوسیال دموکرات و پایه‌ی مادی آن - گرایش رفرمیستی - در جنبش طبقه‌ی کارگر شد. تحت فشار نارضایتی کارگران، رهبری اتحادیه ناچار به موضع گیری در مقابل حزب سوسیال دموکرات و سیاست‌های آن گردید. این اختلاف نظر که برای اولین بار در تاریخ رابطه‌ی سوسیال دموکراسی و اتحادیه‌ی سراسری LO پیش آمد، به «جنگ رزها» معروف است.

اما این، یک اختلاف نظر اساسی نبود و سیاست سوسیال دموکراسی مبنی بر تغییر نظام دولت رفاه را از جانب اتحادیه زیر سؤال

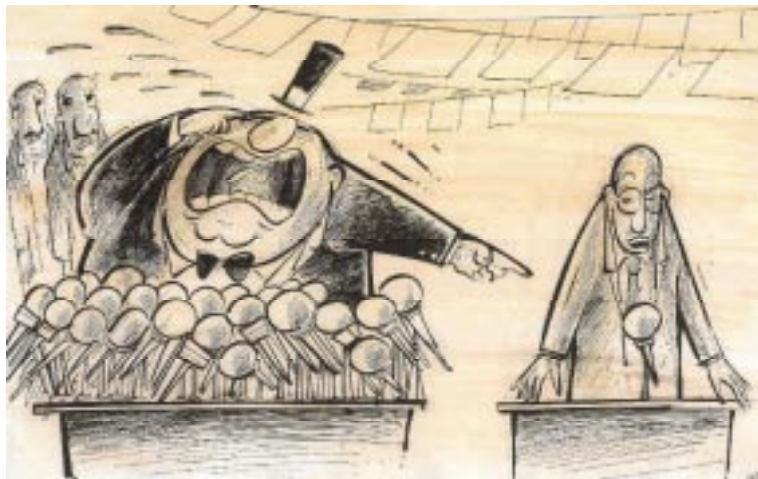
تعرض وسیع و آشکار به حقوق و دستاوردهای معیشتی رفاهی تاکنونی کارگران - را کاملاً باز گذاشت. و طبقه‌ی کارگر سوئد را به مرحله‌ی جدیدی از تاریخ خود وارد کرد؛ تاریخی که با بیکار سازی‌های وسیع، انجماد دستمزدها، کاهش افزون‌تر بیمه‌ی بیکاری، تنزل مستمر سقف امکانات اجتماعی و... مشخص می‌شود.

بررسی موردی اتحادیه‌ی سراسری LO، هر چند به اختصار، این واقعیت را یک بار دیگر خاطر نشان می‌کند، که سندیکالیسم و اتحادیه‌گرایی در چهارچوب نظم سرمایه و در شرایط بحران ساختاری آن به بن بست رسیده و کاربرد اولیه‌ی خود را نیز از دست داده است. به عبارتی، تاریخ مصرف آن در جنبش کارگری جهان در همان محدوده‌ی اقتصادی - رفاهی نیز تاریخا سپری شده و از نظر مضمونی و ساختاری صرفاً به صورت مانعی در مقابل اعتراضات و مبارزات ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر و هم چنین ایجاد تشکلات توده‌ای و سراسری رادیکال کارگران، با هدف الغای کار مزدی، عمل می‌کند.



پانویس:

«حرکت دالا»، ۹۰-۱۹۸۷، یک جریان فراکسیونی (اگر بتوان این کلمه را برای تشکیلات اتحادیه‌ای به کار برد)، در درون اتحادیه‌ی سراسری LO بود، که با طرح مطالبات مستقل و خارج از ظرفیت این اتحادیه در آستانه‌ی عقد قراردادها، قصد به جلو راندن اتحادیه را داشت. خصلت غیر رادیکال و رفرمیستی این حرکت، که با حفظ گرایش اتحادیه‌گرایی تداعی می‌شد، جواب گوی اوضاع جدید نبود و در نتیجه شتاب تحولات سیاسی و اجتماعی به ویژه از سال ۱۹۹۰ آن را به بن بست کشانید. رهبران و فعالین این حرکت با تاثیر از حرکت گسترده‌ی اعتراضی کارگران به دولت سوسیال دموکرات، یک حرکت سیاسی و حزبی اپوزیسیونی به راه انداختند و با انشعاب از آن حزب، پای ایجاد حزب دیگری به نام «آرتارلیستان» («لیست کارگری») رفتند. اما این حزب هم سرنوشت بهتری از آن فراکسیون کارگری نیافت.



گذشته - که می‌توانست مثلاً کنترل افزایش دستمزدها و حتا در مواقعی انجماد دستمزدها را از طریق مکانیسم حزبی اتحادیه‌ای پیش ببرد - قادر به اجرای برنامه‌ی «کریس پکت» خود از این طریق گردد.

پیروزی احزاب راست در انتخابات پاییز ۱۹۹۱، تنها نتیجه‌ی نارضایتی گسترده‌ی کارگران از سیاست‌های راست حزب سوسیال دموکرات در دهه‌ی ۸۰ و به ویژه پس از اجرای برنامه‌ی «کریس پکت» در سال ۱۹۹۰ نبود، بلکه هم چنین حاصل فعالیت جهانی‌یی بود که جناح راست بورژوازی از همان سال‌های دهه‌ی ۸۰ شروع کرده بود و نقطه‌ی اوج آن پس از تحولات ۱۹۸۹ در اروپای شرقی بود.

با پیروزی ائتلاف احزاب راست بورژوازی در انتخابات و تشکیل دولت توسط آنان، که تحت پرچم «تغییر سیستم» صورت گرفته بود، پروسه‌ی برچیدن قطعی دولت رفاه - که سوسیال دموکراسی خود آن را آغاز کرده بود - شتاب بی سابقه‌ای یافت و در شرایط بی افقی جنبش کارگری، بورژوازی تعرض وسیع به طبقه‌ی کارگر را که سالها تدارک آن را دیده بود، به طور سریع و همه جانبه به پیش برد.

با چرخش سوسیال دموکراسی به راست، و به تبع آن جنبش اتحادیه‌ای وابسته به آن، جنبش طبقه‌ی کارگر سوئد که به دلیل نفوذ دراز مدت سنتها و باورهای سوسیال دموکراسی در چهارچوب افق و سازمان یابی اتحادیه‌ای به میخ کشیده شده بود، نه تنها قادر به مقابله‌ی رادیکال با تهاجم سرمایه داری نگشت، بلکه حتا حفظ دستاوردهای تاکنونی نیز برایش بسیار مشکل بود. اتحادیه‌ی سراسری LO با نشان دادن منتهای «تفاهم و روحیه‌ی هم کاری»، دست دولت بورژوایی برای ایجاد تغییرات لازم در جهت رهایی اقتصاد سوئد از بحران - به وسیله

نمی‌برد. در واقع، اختلاف بر سر روش‌ها و نوع تغییرات در جهت محو دولت رفاه بود. اتحادیه‌ی سراسری LO خواهان روش‌هایی بود، که بتوانند ملزومات آرام نگه داشتن طبقه‌ی کارگر و جلوگیری از اعتراضات حاد آن در طول پروسه‌ی برچیدن دولت رفاه را فراهم کنند.

بروز مجدد بحران در سال ۱۹۹۰، نقطه‌ی پایانی بر دهه‌ی رونق هشتاد و سیاست‌های ریاکارانه‌ی سوسیال دموکراسی گذاشت. این بحران اقدامات اساسی‌تری را در دستور کار بورژوازی قرار داد، که به طور مشخص با تعرض گسترده تر به معیشت و حقوق کارگران از جانب هر دو جناح بورژوازی (راست و چپ)، با هم کاری مستقیم و غیر مستقیم اتحادیه‌ی سراسری LO تعریف می‌شد.

برنامه‌ی ریاضت کشی و صرفه جویی دولت با انجماد دستمزدها و ممنوعیت اعتصاب، موارد عمده‌ای از اقدامات خنثی سازی بحران از طرف سوسیال دموکراسی در قدرت بود، که تحت عنوان «کریس پکت» در فوریه‌ی سال ۱۹۹۰ ارائه شد؛ برنامه‌ای که بدون هیچ گونه پرده پوشی، تعرض مستقیم و آشکار به معیشت و حقوق کارگران به عنوان مکانیسم خنثی سازی بحران را تداعی می‌کرد. تفاوت این دوره با گذشته در آن بود، که این بار سوسیال دموکراسی ناچار به مقابله با کارگران به عنوان دولت و از طریق قانون گذاری آشکار علیه آنان بود؛ زیرا با تحولی که در جنبش کارگری آغاز شده بود (تحولی که با نارضایتی توده‌ای کارگران، «حرکت دالا»*)، لغو عضویت اتوماتیک، اجبار رهبری اتحادیه‌ی سراسری به فاصله گرفتن از سیاست رهبری حزب سوسیال دموکرات و... معنی می‌شد، دیگر سوسیال دموکراسی دارای آن نفوذ گسترده‌ی سابق در جنبش طبقه‌ی کارگر و اتحادیه‌ی سراسری LO نبود تا بتواند مانند